

دکتر علی اصغر حویری

پاریس - فرانسه

گفتار نخستین

بکاران و نابکاران

توضیح: رسالهٔ «کارنابکاران» بایست و هفتمین گفتار پایان یافت. جز گفتار هفدهم که در عرض راه گم شد و بدارهٔ ارمغان نرسید. وعده داده بودیم که مضمون آنرا بار دیگر خواهیم نوشت. البته فراموش نکره‌ایم و بوعدهٔ خود وفا خواهیم کرد. چنانکه بارها معروض افتاد. مقصود اساسی ما از انتشار آن مقالات بیان لغزشهایی بود که در طی دورانها از راههای مختلف در زبان فارسی رخ نه کرده بود و توسعهٔ آنها در نتیجهٔ غفلت و اهمال ارباب قلم بحدی رسیده بود که حتی استادان ذوالقدر نیز از نگارشهای خود از آن احتراز نمی‌کردند. گاهی نیز همچنانکه هر نویسنده‌ای را پیش آید، در نگارش قلم سبکسری کرد و از موضوع بحث که دفاع زبان فارسی باشد، بیرون شدیم و بدکارنابکارهای دیگر پرداختیم.

مارا دشمنانی معدود پیدا شدند که در گوشه و کنار زبان بیدگونی گشادند و مردم ساده‌را بخصومت ما برانگیختند. دوستانی نیز بر عدهٔ دوستان سابق ما افزوده شدند و مارا بانامه‌های مشوق خود نواختند. باید اعتراف کرد که شمار اینان بر آنان فزونی داشت. هنوز راه مکاتبه بسته نشده. روزی نمیگذرد که نامه‌ای از ایران نرسد. جز چند بداندیش بی‌نام - که مارا مقهور می‌پندارند -

دیگران از قطع نگارش ما اظهار تأسف می کنند، حتی آنان که محترمتراستند از ملامت هم دریغ ندارند. یکی از بستگان نزدیک چنین می پندارد که خاموشی ما از تأثیر دشنام دشمنان بی نام است مارا بمبارزه میخواند و نامه خود را بدین دو بیت سعدی خاتمه میدهد:

کنونت که امکان گفتار هست بگو ای برادر بلطف و خوشی
که فردا چو پیک اجل در رسد بحکم ضرورت زبان در کشی

چندتن از دوستان هم هستند که از سلامت من نگراندند من جمله دوست پاکباز شیراز دکتر مهدی حمیدی است و دوست ارجمند و پر مایه و حیدزاده دستگردی (نسیم) مدیر ارمغان است که نامه های متعدد فرستاده و از احوال پرسیده. هم اکنون که مشغول نگارش این سطورم پیکی رسید و آخرین نامه او را بدستم داد که دوست دارم عین آنرا در این گفتار بیاورم:

تاریخ ۱۳۵۲/۴/۷

« قربانت گردم پس از سلام و استعمال از سلامت جنابعالی متجاوز از سه چهار ماه است که از زیارت دستخط مبارک محرومم و با آنکه چندین نامه حضورتان تقدیم داشته ام متأسفانه همه بدون پاسخ مانده و این خود موجب نگرانی است.

امید است مزاج شریف از هر گونه کسالت و نقاهتی برکتار باشد و بارسیدن این نامه پاسخی مرقوم دارید تارفع نگرانی بشود.

همه دوستان و فضیای دور و نزدیک و علاقمندان به نوشته ها و مقالات جناب عالی کتباً و شفهاً سؤال میکنند که چرا در چهار شماره سال جاری ارمغان از جناب آقای دکتر حریری مقاله ای بچاپ نرسیده و بنده جواب داده ام که عنقریب بچاپ خواهد رسید زیرا که ایشان مدتی بوده که بعلم مشغله و گرفتاری مجال

نگارش پیدا نموده اند .

در انتظار پاسخ فوری ارادت‌مند: وحیدزاده (نسیم) «

پیش از این نیز نامه دکتر حمیدی رسیده بود که آنرا هم بعنوان تیمن در اینجا درج میکنیم :

« دوست عزیز حریری

بتفصیل نمینویسم ، مختصراً بعرض میرسانم . از ندیدن مقاله هایتان در ارمغان و از اینکه جواب عریضه من نیامده است و مدتی بس مدید بر آن میگردد کم کم دلم نگران شده است و میترسم خدای ناکرده گرد ملال یعنی کسالتی بر وجود مبارک نشسته باشد. خلاصه :

آگه‌م کن که چیست درمانت گر قلمم میرود بفرمانت

يك كاغذهم آقای دکتر میرسپاسی برای شما نوشتند که قطعاً تاکنون رسیده است و انشاء الله جواب ایشانرا داده‌اید . واقعاً دلم نگران است و خیال میکنم که کسالتی داشته باشید . از حال خود هرچه زودتر مرا خبر کنید . بسیار ممنون میشوم .

سعدی بروزگاران مهر نشسته بر دل

از دل نمیتوان راند الا بروزگاران

قربانت: (امضای دکتر حمیدی)

« ۱۳۵۲/۴/۲ تهران »

از همه این دوستان که بعرض جواب نامه‌هایشان موفق نشده‌ام سخت شرمسارم . همچنین از دوست و همکار محترم جناب آقای دکتر میرسپاسی مدیر مجله روانپزشکی که مدتی است بایشان وعده نگارش مقاله‌ای داده‌ام بعنوان «خواب و رؤیا» ولی هنوز سطری هم ننوشته‌ام.

ملاحظه میفرمائید که باوجود چنین دوستان خیرخواه و پاکدل محال است که علی اصغر حریری دلسرد گردد. دفتر بدرد و قلم بشکند تا از دست وزبان عیجویان برهد و بکنج عافیت بنشیند ترك نگارش منظور من نبوده الا اینکه تعویقی با جبار در کار بوده، گرفتاریهای بیشمار پیش آمد که همه اوقات مرا مشغول داشت از این بابت خجلم و امید بخشایش دارم. تاکنون رسم من همیشه بر این بود که جواب هر نامه ابراً بمحض رسید آن مینوشتم. در این چهارماه اخیر دعوتی چند برای شرکت در انجمنی چند رسید که سرپیچی از حضور آسان نبود و تهیه گفتاری برای هر یکی ضرورت داشت چندان نوشتم که انگشتانم از کار باز میماند و اینهمه تکلیفهای بودم زید بر کارهای مطب و معاینه و معالجه و عیادت بیماران.

بناگزیر از ادای وظایف دوستی و مراعات طریق ادب ناتوان ماندم. اکنون که تابستان فرا رسیده و فراغت حاصل شده وقت آنست که فکر کارهای عقب افتاده را بکنم.

می بینم که در میان نامه هائی که از ایران رسیده، در معرض چند اعتراض نیز واقع شده ام که ناشی از غرض ورزی مغرضانست. توضیحاتی از من خواسته اند بر من خرده میگیرند که با آنکه عنوان مقاله های من «کار نابکاران» است، غالباً بمدح و تمجید اشخاص میپردازم و ذکر کارهای ارجمندشان را می کنم. اگر این اشخاص نابکارند چگونه درخور چندین ستایشند و اگر مردمی شایسته اند چرا نامشان در گفتارهای نابکاران وارد میشود؟

شخصی بامضای مجهول و لایقراً مینویسد:

«معلوم میشود که دیگر از رورفتید و از میدان گریختید ما از نوشته های شما چیزی نیاموختیم همه پر از دعوای بی اساس بود و همه ضد و نقیض. پس از

آنکه مدتی باجمالزاده درافتادید ناگذا. برخلاف انتظار مدحش نمودید و در نویسندگی مقام اورا بیلای نه کرسی آسمان بردید. از مجتبی مینوی تعریف و توصیف میکنید. حال آنکه او شمارا بهیچ می شمارد و جزعیت شمارا نمیگوید باهمه فضل و دانشی که ادعا میکنید چرا در موضوع آوستا و آویستا رای خودرا بیان نمیکنید تا ببینیم رای استاد فرزانه چه باشد و حق با کیست ؟

من جواب این آقارا بتفصیل در طی این گفتارهای نوین خواهم نوشت. اجمالا در اینجا بعرض میرسانم که من بنده هرگز باجمالزاده در نیافتاده ام. این مرد دانشمند از آن قبیل نیست که انتقادی را موجب دشمنی بداند، دعوی هم نداشته ام که انتقاد بنده بیستم وارد بوده. در مورد مقاله های ایشان مربوط بسعدی عریضی دارم که بعرض خواهم رسانید و این دلیل انکار بنده نیست برفضل و دانش آن استاد بزرگوار.

خبر ندارم که استاد مینوی از این ناچیز بدگوئی میکند تا کنون گفته های ایشان بگوشم نرسیده ولی بدانید که من اهل غرض نیستم. اگر مینوی انگشت ردی بر نوشته های بنده بگذارد بیگمان بیمدرک نیست و شاید حق با اوست. اگر مینوی بزند و سر مرا هم بشکند من منکر فضل او نتوانم شد.

اما در باره کلمه « اوستا » باری در طی گفتارهای کار نابکاران عرض کرده ام که فرمایش جناب آقای اورنگ بنظر بنده راست نمی آید. در بحث های اخیر هم بیانات ایشانرا بدقت خوانده ام و هم رای جناب استاد معظم محیط طباطبائی را. بگمان من بنده حق با استاد محیط طباطبائی است. من در این مبحث مقاله ای خواهم نوشت در اینجا باختصار یادآوری میکنم که اظهارات آقای اورنگ با علم فقه اللغة (فیلولوجیا) بهیچوجه موافق و مطابق نیست. زردشت هرگز بکتاب آسمانی خود نام « اوستا » نداده بود و این نامی است که

بعد از او بکتاب داده شد و تعجب خواهید کرد وقتی که بدلائل تاریخی ومدارك منطقی ثابت خواهیم کرد که این نام « اوستا » نه از فارسی است و نه از منابع زبان فارسی بلکه نامی است که مردم غیر ایرانی ایجاد کرده اند و این مردم بیگانه نه از پارسیانند و نه از پارسی زبانان !

* * *

در گفتار های گذشته بتکرار تذکار دادیم که مراد ما از کلمه « نابکار » توهین و تحقیر و دشنام نیست و معنی درست آنرا بتوضیح بیان کردیم . البته نابکار را بمعنی پست و فرومایه و حرامزاده گرفتن خود از نابکاریست در کار زبان و لغت با همه این توضیحات جمعی آنرا زنده پنداشتند . حتی چندتن از دانشمندان نیز با آنکه توضیحات بنده را قانع کننده میدانستند ، بماتوصیه کردند که آن اصطلاح نابکار را بکار نبریم . راست است که ما بسا از مردم دانشمند و بکار و از کارهای ایشان یاد میگردیم که جای آن در مقاله ای نبود که عنوان « کار نابکاران » داشته باشد . پس تصمیم گرفتیم که در این فصل نوین عنوان گفتارهای ما « بکساران و نابکاران » باشد و از این بیعد در مقاله های خود همچنان از کار بکاران یاد خواهیم کرد که از کار نابکاران !

گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

چنانکه شرح دادیم ، آنگاه که آتش عشق رذائل نفس را زدود سالك محلی و مزین بفضائل اخلاقی شده است و در آشیان دیوان و اهریمنان فرشتگان جایگزین میشوند . خواجه حافظ از این قسمت تمتع بسزائی داشته و در مجموعه ای که بنام او جمع آوری شده امهات مکارم اخلاق را میخوانیم که بطریق مؤثری از دل برخاسته و بر دلها می نشیند .

(حافظ شناسی)